



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۶/۰۸/۱۴



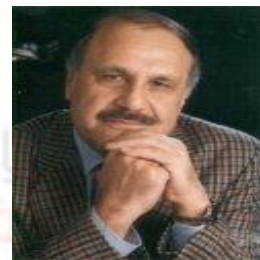
م. نسیم اسیر

ملک الشعراى افغان ها در هجرت

زن من زهرای من

نوشته های استاد «نگارگر»، در هر مورد و هر باب، پرمحتوی و آموزنده است. متن نوشته ای را به قلم استاد، که جناب احسان الله مایار، از فیسبوک، با تبصره مختصری به نشر سپرده اند، از نظر من هم گذشته و مطلب کوچکی در صفحه فیسبوک شان نوشته بودم.

این یک واقعیت است که ما افغان ها نظر به سنت های عنعنوی و قبیله‌ای، در هر مقام و منزلتی که باشیم، از ظاهر شدن با زن، در ملاء عام، محافل و پارک ها و جاده ها، خود داری و حیا می کنیم، حتی از یاد آوری نام و صفات نیک زن خود می شرمیم. چنانچه در سیزده سال زعامت آقای کرزی در رأس دولت، کسی گوشه چادر خانم شان را به صفت خانم اول دولت، ندید و اگر احیاناً امروز «بی بی گل» «؟» خانم آقای اشرف غنی



هم نسب خارجی نمی داشت، جلوه های زن اول دولت در محافل برایش میسر نمی بود. از شما چه پنهان، چون من هم از همین قوم قبیله هستم، منظومه ای را که اکنون از نظر تان می گذرد چندی پیش سروده ام و در نشر آن با عنوان «زن من» دو دل بودم و جرئت نمی کردم آن را به دست نشر بسپارم. در جامعه مرد سالار افغانستان، وظایف مرد و زن در خانواده ها چنان تنظیم، یا تقسیم شده بود که مرد به نام نان آور خانه تنها، خارج از خانه کار کرده و وسیله امرار معیشت را مهیا سازد و همین بیرون از خانه کار کردن، به مرد مجال می داد که باد به غیغ بیندازد و بگوید منم، باقی همه امور در داخل منزل از جمله شوهرداری، بارداری، اولاد داری، خریداری، سرشته داری، مهمانداری و سیاللداری که برابر به اداره یک دولت معظم بود زن انجام می داد و به اصطلاح کابل عزیز خم به ابرو هم نمی آورد.

خوب است که حالا می توانیم حقایق را بگوییم و برای دیگران بنویسیم. اینک منظومه ای که از نشر آن ابا می ورزیدم، به دسترس تان می گذارم:

هست سرآمد دنیا زن من	یک جهان لطف ومدارا زن من
گاه چون صخره کوه است درشت	گاه چون شیشه و مینا زن من
در سیاهی و سپیدی، شب و روز	گه مکرر، گه مصفا زن من
گاه آبست و زمانی آتش	موج قهر است و دلاسا زن من

راست گفتند «بلاى خانه است»	نیست کمتر ز بلاها زن من
خانه ام بى بلا مباد که هست	سنگ تهداب این بنا زن من
مرد سالارى چو گردد حاکم	بردبار است و شکيبا زن من
هم غريونده چو رعد و برق است	هم خروشنده چو دریا زن من
گرچه مى لرزد از صداش دلم	زنده ام سازد از صدا زن من
گاه پيچيده و مرموز و خموش	گاه پر شور و هويدا زن من
گاه چون موج بيايد به کنار	گه زند غوطه به دریا زن من
کام من تلخ چو زهر است «اسير»	بى قد و قامت «زهرا» زن من

سخن راست «اسير» این باشد

که سرودی ست دلارا زن من

م. نسیم «اسير» ۸ اگست ۱۶م، فرانکفورت

